

## آیا میتوان در افغانستان امنیت را برقرار ساخت؟

قریب به سه دهه میشود که مسئله "بی امنیتی" به مثابه یک درد گذشته، پیکر ناتوان جامعه ما را میلرزاند. علت در کجاست؟ و راه علاج چیست؟ این درد برای همه افغانها یکسان و یک درد مشترک است؟ و یا هنوز هم برخی از کوتاه نظران، معضله ناامنی را تنها مشکل دولت بر سر اقتدار میدانند؟

سوالات بالا که به گمان غالب در ذهن هر افغان و پندوست مطرح میباشند، نگارنده این مضمون را نیز واداشته است تا در حدود توان روی آنها گفتگو نموده، علل پیدایش این درد گذشته را بررسی و طرق تداوی آنرا مطرح سازد. درین مورد نظریات مختلف و حتی متضاد ارائه میشود. چه خوب است که از لابلای این همه نظریات، مردم ما عوامل اصلی این درد گذشته را بشناسند و یکجا همه باهم بخاطر تداوی آن اقدام نمایند.

شماری از دست اندرکاران عرصه سیاست افغانستان درین ارتباط بر نارسایی های دولت و عامل داخلی تاکید مینمایند و برخی دیگر عامل خارجی را مسبب ناامنی میدانند. در پهلوی این دو طرز دید قضاوتهای گروهی هم وجود دارد. هر گروه، علت ناامنی را در سیمای گروه دیگر میابد. آن گروههایی که درین سالها مدتی زمام امور را بدست داشتند، ریشه ناامنی را در دوره ای حاکمیت سلف خود جستجو میکنند. همینطور گروه سلف شان ادعا مینمایند که همه کارها رو به راه میبود اگر قدرت شان سقوط نمی کرد.

درست است که تاریخ تسلسلی از حوادث بوده و نطفه ای پیدایش یک حادثه شاید در دوره قبل از حاکمیت یک رژیم هسته گذاری شده باشد، ولی مهار کردن تمام حادثات ناگوار رسالتی است که در هر دوره بدوش زمامداران مسلط و حاکم همان دوره قرار دارد. لذا کرسی نشینان و حاکمان موجود هم نمی توانند ازین رسالت شان ظفره بروند. هیچکس نمیتواند برف بام خود را در بام دیگران بیاندازد. برف در تمام بامها یکسان میبارد و هرکی بامش بزرگتر است وظیفه اش هم درروبین برف بیشتر میباشند.

بروز ناامنی ها در افغانستان تنها عامل داخلی نداشته و اثر گذارهایی عوامل خارجی در هر مرحله، اظهر من الشمس است. بناء "بهرتر است تا عوامل بحران به دو دسته داخلی و خارجی شناسایی شوند. در بخش عوامل خارجی میتوان این عوامل را برجسته ساخت:

### ۱\_ خصلت جیوستراتژییک افغانستان:

در مورد خصلت خاص جیوپولیتیک و جیواستراتژییک افغانستان آثار و تالیفاتی زیادی به نشر رسیده و تقریباً همه به این باورند که همین خصلت در سمت دهی مسیر تاریخ و چگونگی حوادث اجتماعی و سیاسی آن تأثیر مهم داشته و حتی اغلب اوقات تعیین کننده نیز بوده است. در زمانه های که کشور ما خراسان نامیده میشد، این سرزمین چندین بار در نقش گذرگاه مهاجمین از جانب غارتگران پامال شد. حملات مهاجمین، عبور با امن کاروانهای تجارتی را در مسیر راه ابریشم به خطر مواجه ساخت که بالاخر آن نقش افغانستان منحیت " نقطه ای تلاقی تجارت آسیا" برهم خورد. این وضع که عمدتاً بخاطر خصلت جیوستراتژییک سرزمین ما بران تحمیل میشد، سبب گردید که کشور ما در میدان رقابت استلاگران کشانیده شود. پس از انقلاب صنعتی و پیدا شدن سر و کله استعمار در نیم قاره هند، سلطه جویی های بریتانیا و رقابت آن با استعمار روسیه تزاری بارها ساختار دولتی، اقتصاد و فرهنگ این سرزمین را تخریب و آنرا در گرداب تضاد های داخلی و قومی قرار داده است.

امیر شیرعلی خان میخواست که کشورش در رابطه به هر دو قدرت بی طرف بماند اما وایسرای هند لارڈ لیتن این خواست او را رد نموده و در جواب امیر نوشت: "اگر شرایط انگلیس پذیرفته نشود، در آنصورت مستقیماً با روسها مفاهمه نموده و افغانستان به امثال دانه گندم میان دو سنگ آسیاب نابود خواهد شد." امیر در جواب این تهدید گفت: "افغانستان دانه گندم نه بلکه شاهین ترازوست که اگر به یک پله میلان کند، پله دیگر را به هوا میپرانند." پلان های ستراتیژییک هر دو قدرت بمقابل افغانستان تابع مناسبات آنها در سطح اروپا نیز بود. به این معنی که هر وقت مناسبات این دو قوای استعماری با فرانسه و یا جرمنی تیره میشد، زودتر روی تعیین ساحة نفوذ شان درین گوشه آسیا به موافقه میرسیدند، تا از تصادم میان همدیگر شان جلوگیری کرده باشند. این توافقات موقف های نا خواسته را برعهده مردم ما میگذاشت. از آن جمله یکی هم حالت انزوای افغانستان بود که در عهد امیر عبدالرحمن خان بر مردم آن تحمیل شد.

در جریان جنگ جهانی دوم بخاطر همسرحد بودن افغانستان با اتحاد شوروی آنوقت و هند برتانوی، علاقه آلمان ها به کشور ما فزونی یافت. آنها متمایل بودند تا از طریق افغانستان نفوذ شانرا در جنوب علیه انگلیسها و در شمال به خاطر حمایت مخالفین اتحاد شوروی آن زمان در آسیای میانه گسترش دهند. هنوز تطبیق مرحله اول این پلان بسر نرسیده بود که آلمان هتلری در برابر "متحدین" شکست خورد. با اختتام جنگ جهانی دوم، همبستگی متحدین نیز ادامه نیافت و جهان ما سر از نو به انقطاب گرانید. در کنفرانس "یالتا" رهبران نظام های سرمایاداری و سوسیالیستی، جهان را زیر نام "منافع حیاتی" خود به "ساحات نفوذ" منقسم نمودند. این انقسام مرزهای تحمیلی را در بین انسانهای دارای تاریخ و فرهنگ مشترک بوجود آورد. به این ترتیب همسایه های ایران و پاکستان به ساحة ای نفوذ غرب و افغانستان از روی ناچاری در رابطه ای تنگاتنگ با اتحاد شوروی سابق قرار گرفت.

اتخاذ موقف های اجباری که دولتمردان ما همیشه به آن رنگ و رخ "اختیاری" و مردمی داده اند، فی الواقع چیزی دیگری نیست به غیر از "سرنوشت مقدر" که مبتنی بر خصلت جیوپولیتیک افغانستان و در نتیجه فشار قدرتهای بیرونی بر آن تحمیل میشود. هرگاهی که قدرتهای حاکم بر جهان، تلاش کرده اند تا "ساحة نفوذ" خود را در یکی از گوشه های جهان توسعه بدهند و یا در داخل ساحة نفوذ جانب مقابل پنهانی دست به تخریب کاری بزنند، فوراً "تشنجات سیاسی و یا برخورد های گرم، آرامش مردمان ساکن همان ساحة را برهم زده است که مثال بارز چین وضع، افغانستان در سه دهه گذشته میباشد.

### ۲\_ میراث استعمار و منازعه روی خط دیورند:

در پایان جنگ دوم افغان و انگلیس، قدرتهای استعماری روسیه و انگلیس در مورد موقف افغانستان بموافق رسیدند که به اساس آن در این سرزمین یک دولت حایل در تحت حمایت دولت بریتانیا بمیان آمد. امیر عبدالرحمن خان، اداره مرکزی افغانستان را مطابق مجوزات جیواستراتژییک دو قدرت شمال و جنوب بدست گرفت. او فیصله هردو قدرت را پیرامون تعیین سرحدات کنونی افغانستان حمایت کرد و طوریکه از کتاب خاطرات او معلوم است وی درین زمینه از هردو قدرت اظهار امتنان نموده است.<sup>۱۱</sup>

درین راستا سرحد شرقی و جنوبی (از واخان تا سرحد ایران) بتاريخ ۱۳ نوامبر ۱۸۹۳ میان او و فرستاده انگلیس سرمارتیمر دیورند در کابل امضاً شد. برطبق این معاهده ، امیر از قلمرو های افغانستان واقع صوات ، باجور ، چترال ، وزیرستان و چمن منصرف شد تا به کمک انگلیسها در بخش متبافی کشورش فرمان براند. وی در مورد تاریخ مشترک مردم آن مناطق با مردم اینطرف خط دیورند و محاط شدن افغانستان به خشکه ، نخواست تشویشی در دل داشته باشد. درحالیکه امیر دوست محمد خان در دوره اول زمامداری اش و همینطور امیرشیرعلی خان به این نکته توجه داشته و به شدت خواهان استرداد پیشاور بودند ولی این خواست آنها با عکس العمل خصمانه انگلیس ها روبرو شد. خصوصت انگلیسها با بیرون رفت شان از نیم قاره هند هم پایان نیافت و بنا بر خصلت استعماری شان بازهم نخواستند که حقوق غصب شده افغانستان آنطرف خط تحمیلی دیورند را به آنها مسترد نمایند. برعکس به خاطر پلانهای دور نمائی شان ، ریفردوم نمایشی و جعلی را سازمان دادند. آنها احساسات مذهبی مسلمانان و هندوها را تحریک نموده و در اوج احساسات مذهبی دو طرف ، نیم قاره هند را اینطور تقسیم نمودند: "بریک صندوق رأی گیری قران مجید و بر صندوق دیگر رأی گیری کتاب مذهبی هندوها را گذاشتند. هرکسی که رأی میداد برایش گفته میشد ، کدام را قبول داری ؟ چون پشتونها مسلمان هستند ضرور رأی خود را به قران میدادند. با این هم فی صد چهل و نه پشتون هیچ رأی نداد. به این بهانه نمایشی پشتونهای آن حصه را در پاکستان کشیدند. و ازین پشتونها هیچ پرسیده نشد که آیا آزادی میخواهند؟" <sup>۱۱۱</sup> سلطنت افغانستان در برابر این اقدامات سکوت اختیار کرد تا آنکه پاکستان تشکیل شد. بعد از آن ، بطور نمایشی و بخاطر تسکین منورین داخل افغانستان و فروکش ساختن اعتراضات در آنسوی خط دیورند ، به پذیرش پاکستان در سازمان ملل متحد رأی منفی دلد.

در دوره هفتم شورای ملی افغانستان یعنی وقتیکه شماری از نمایندگان واقعی مردم به شورا راه یافتند ، سرنوشت بلوچها و پشتونها مورد مباحثه قرارگرفت . شورا بتاريخ ۲۹ جولای ۱۹۴۹ معاهده دیورند را فسخ شده اعلان کرد. این وقتی است که جنگ سرد آغاز شده و کشورهای منطقه باید مواضع خود را در هماهنگی با تقسیم مجدد جهان (میان اتحاد شوروی و امریکا) تعیین میکردند. چون کشور پاکستان بالائز توطئه انگلیسها فی الواقع علیه افغانها و جنبش های ضد استعماری هند ایجاد شده بود ، لذا نمی توانست بدون یک حامی نیرومند در منطقه باقی بماند. انگلیسها حمایت پاکستان را به اضلاع متحده امریکا که آماده پرساختن خلای قدرت در منطقه بود، سپاریدند. این وقتی است که "سرحدات جنگ سرد" به دو طرف افغانستان محاط به خشکه کشیده شد و سلطنت افغانستان بدون یار و یاور باقی ماند.

اوضاع جاری در منطقه ، نه تنها مورد توجه منورین افغان قرار گرفت ، بلکه بحث های را در داخل خانواده سلطنت نیز بوجود آورد. سردار محمد داؤد بخاطر بیرون رفت ازحالت بن ویست موجود در صدد آن برآمد تا از یکطرف رقبای خود را در داخل سلطنت تضعیف کند و از جانب دیگر پایه های دولت را از نگاه اقتصادی و نظامی مستحکم سازد

او بر طبق خواست تاریخی افغانها در برابر ادغام بلوچها و پشتونها در محدوده کشور جدید بنیاد پاکستان اعتراض کرد. این اعتراض که به مسئله " پشتونستان" شهرت یافت ، طرح آن در هماهنگی با پلانهای استراتژیک اتحاد شوروی سابق قرارگرفت که بخاطر استقبال از این سیاست ، خروشچف و بولگائین بتاريخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ وارد کابل شدند. پس از آن کمکهای نظامی و اقتصادی آنکشور به افغانستان ادامه یافت. همینطور پاکستان در سال ۱۹۵۵ شامل پکت بغداد شد که در سال ۱۹۵۹ پکت سینتو جانشین آن گردید. در همین سال میان پاکستان و اضلاع متحده امریکا قرارداد امنیتی عقد شد و قدرت محاروبی پاکستان از نظر سلاح و مهمات بالا رفت .

دفاع از آزادی پشتونها و بلوچها بانکه منحصی یک خواست سیکولر با منافع ملی مردمان هر دو طرف خط دیورند انطباق داشت ولی با تأسف که بنا بر دلایل متعدد ، این دفاع در لفظ باقی ماند و نتوانست که به یک جنبش نیرومند و ازادبخش مبدل شود. زیرا پنجابی ها ، دین اسلام را درین ارتباط منحصی وسیله سیاسی قرارداده و احساسات گرم مسلمانان بلوچ و پشتون را باشعار " اخوت اسلامی" سرد میساختند. همینطور یک بخشی از سران قبایل ازین وضع به نفع شخصی شان استفاده کرده ، به اخذ امتیاز تجارت سلاح و مواد مخدر قناعت کردند. خانواده سلطنتی هم با قضیه آزادی پشتونها و بلوچها برخورد لفظی نموده و نمی خواست که بخاطر حمایت آنها ، خصوصت پنجابی ها را بر علیه حاکمیت خانواده خود کمایی کنند. لذا تمام حمایت و همبستگی آنها صرفاً در محدوده چانه زدن و گرفتن امتیاز از همسایه ای رقیب خلاصه میشد. ولی دولت پاکستان میدانست که مردم افغانستان به داعیه آزادی پشتونها بلوچها قلباً علاقمند اند . لذا بخاطر خفه ساختن این علایق اقدامات تعرضی را علیه افغانها و کشور شان براه انداخت که نه تنها تا هنوز در وطن ما ادامه دارد ، بلکه همه روزه ابعاد گسترده کسپ میکند. روابط پاکستان بمقابل افغانستان به غیر از چند ماه اول حاکمیت تنظیمها در سال ۱۹۹۲ و پنجسال تسلط طالبان ، از زمان پیدایش آن تا امروز هیچگاه حسنه نبوده است.

برخی از کارشناسان امریکائی و شماری از افغانها که اختلاف پاکستان را با افغانستان را در همان فضای قدیمی و بدون در نظر داشت نیت واهداف کنونی پاکستان می نگرند ، بسیار به سادگی می اندیشند که اگر خط دیورند منحصی سرحد دوکشور به رسمیت شناخته شود ، معضله حل خواهد شد. اینها متوجه نمی شوند که در زمان حکومت ضیالحق و با استفاده از فضای همانوقت (جنگ سرد) ، پاکستان لانه ای بنیاد گراها و تند روان از اطراف و اکناف جهان شد و برای بنیادگراها ، مرزها مهم نیست . آنها ظاهراً " به امت مسلمان می اندیشند و برسیمت شناختن دیورند هیچ تأثیری در فروکش کردن عملیات تروریستی آنها ندارد. تروریستها بخاطر دیورند خود را به آتش نمی کشند ، بلکه میخواهند افغانستان را دوباره به یک پایگاه بنیاد گراها مبدل سازند و پاکستان هم به این خواست آنها لیبیک میگوید . زیرا آتش به خانه همسایه می افتد و وقتی افغانستان بار دیگر در میان شعله های این آتش قرار بگیرد، مانند زمان حکمرانی تنظیم ها ، عرصه برای دامن زدن به اختلافات در میان افغانها و در نتیجه ، زمینه برای پیشروی های پاکستان در وطن ما مجدداً بوجود میاید. با ظهور مجدد چنین زمینه ، حرص پاکستان از محدوده دیورند هم فراتر رفته ، شناخت و یا عدم شناخت آن هیچ تغییری در اهداف استراتژیک پاکستان بوجود نخواهد آورد . موازی با این اندیشه و نگرانی باید به موضوع وضاحت داد که حل مسئله دیورند ، صلاحیتی منحصر به ملت افغانستان بوده ، هر نوع داوری و یا پیش داوری درین زمینه موجب مباحثات جنجال بر انگیز و سوتفاهمات گردیده ، راه حل را نمی گشاید.

از مدتها به این طرف ، پاکستان میخواهد که در افغانستان عمق استراتژیک داشته باشد و بخاطر نیل به این هدف تلاش دارد تا اقتصاد و سیاست داخلی را کنترل کرده و روابط خارجی کشور ما را محدود بسازد. مقامات پاکستانی از نفوذ هند در افغانستان حرفهای در میان آورده و بهانه تراشی مینمایند. در حالیکه کشور هند در افغانستان کدام قطعه نظامی نداشته و نزدیک به نوار مرزی با پاکستان کدام پروژه اقتصادی از جانب آنها سرمایه گذاری نشده است . بناءً از نظر اصول همسایگی و تعامل بین المللی هیچگونه تخطی بمیان نیامده است که قابل انتقاد و یا مباحثه باشد. هدف مقامات پاکستانی از ابراز همجو بهانه ها ، صرفاً " جلو گیری از روابط حسنه افغانستان با هند میباشد. یعنی با طرح این خواهشات ، پاکستان عملاً" میخواهد که در استقامت دهی روابط خارجی افغانستان امر و نهی نموده و یک موقف " تحت الحمايه" را بر مردم ما تحمیل کند که افغانها نمونه ای آنرا در زمان تسلط طالبان با گوشت و پوست خود احساس کردند.

با ختم جنگ جهانی دوم ، سیستم چند قطبی قدرت در جهان از هم پاشید و تنها دو قطب شرق و غرب به سردمداری اتحاد شوروی سابق و اضلاع متحدہ امریکا بوجود آمد. اختلاف آیدولوژیک (سوسیالیزم و سرمایادری) مضمون و محتوی صف آرانی هردو ابرقدرت را تشکیل داد . این صف آرانی ها در قاره اروپا و امریکا محدود نمانده ، بلکه بالوسیلہ ایجاد پکت های نظامی به کوشه و اکناف جهان کشیده شد. سیاست بلوک بندی جدید تمام " جهان سوم " منجمله افغانستان بیطرف را ، بار دیگر معروض رقابتهای شرق و غرب ساخت و خطرات امنیتی را متوجه کشور مأمود. موقعیت جغرافیائی افغانستان (هم سرحد بودن آن با اتحاد شوروی) اجازه نمیداد که این کشور به سیاست های بلوک بندی امریکا در منطقه ملحق شود. امریکا هم بدون همچو یک الحاق حاضر به تادیبه کمک نظامی به افغانستان بیطرف نبود. امتناع امریکا از دادن سلاح به افغانستان (دردهه پنجاه قرن گذشته)، انگیزه اصلی چرخش افغانستان به جانب اتحاد شوروی شد .

به این ترتیب سرزمین ما ، یک بار دیگر به حیث منطقه حایل در میان ساحات نفوذ دو ابر قدرت رقیب قرار گرفت پس از الحاق پاکستان به پیمان های نظامی منطقه ، افغانستان هم به اتحاد شوروی سابق روی آورد. پس از کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ که در کابل منجر به سقوط سلطنت شد ، تبلیغات پاکستان و حامیان غربی آن ، زنگهای خطر را به صدا در آورده و شبهه کمونیزم را در حال گردش از کابل بسوب قبایل آنطرف سرحد دیدند. با عنوان کردن این خطر ، پاکستان از حالت دفاعی بیرون شده و شمشیراسلام را علیه افغانستان و قبایل آزادیخواه پشتون و بلوچ از نیام بیرون آورد. به اتهام قتل شیرپاوو) وزیر داخله ایالت شمالغرب) شماری از رهبران پشتون و بلوچ زندانی شدند و تعدادی هم به افغانستان پناه بردند . همنظور پس از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ خرابکاریهای پنهان ، علنی شد و کمپ های تربیه نظامی مخالفین دولت ، تجهیز و سوق و اداره آنها در پوشش " جهاد " رونق بی سابقه یافت . پس از ورود قوای اتحاد شوروی سابق به افغانستان ، کشورما به داغ ترین کانون تشنج و آزمونگاه مهم جنگ سرد احراز موقعیت کرد. تندروران داوطلب ازکشور های اسلامی بخاطر جنگیدن با اردوی افغانستان و قوای و اتحاد شوروی وارد پاکستان شدند. راه دادن بنیادگرهای داوطلب در صفوف مجاهدین و نادیده گرفتن ائتلاف حقوق بشر از جانب آنها ، بنیادگرایان مذکور را به فعال مایشاء مبدل ساخت . همین اشتباهات موجب شد که افغانستان به تخته خیزتروپستان حتی پس از پایان جنگ سرد مبدل شود. معامله غیر اصولی با بنیاد گرا های داوطلب موجب شد که تمام حمایت ها به گفته تحلیل گران انگلیسی زبان به یک بلوک<sup>iv</sup> ( پس کشک ) تبدیل شده و بنیاد گرا ها با آموزش های جدید و روحیه بلند ، جهان غرب را هدف حملات تروریستی قرار بدهند.

آن داوطلبان الجزایری که از طریق کانال های استخبارات نظامی پاکستان به افغانستان گسیل شده و مدتی در کنار تنظیمهای محبوب پاکستان و عربستان سعودی در افغانستان جنگیده اند ، پس از بازگشت به وطن شان به لقب افتخارآمیز " الافغانی " یاد میشوند.

" الافغانی "ها در بی ثبات سازی اوضاع الجزایر و مقابل ساختن تمدنها آنقدر جلو رفتند که پس از سی سال صلح و آرامش در آنکشور ، دولت فرانسه مداخلات نظامی خود را از سر گرفته و بر مسلمانان جنوب فرانسه قیودات غیر عادلانه فرهنگی را وضع کرد. در مصر نیز پس از عودت بنیادگراها به خانه های شان ، به اختلاف میان تمدنها دامن زده شد که سو قصد ها بمقابل جهان گردان غربی از دست پخت های همین گروه میباشد. مصرشناسان خارجی آینده مصر را وخیم خوانده و بر اساس تحلیل های آنها چنان معلوم میشود که زمامداران کنونی آنکشور بالای یک ذخیره گاه مواد انفجاری نشسته اند. وضع عربستان سعودی هم بهتر از هردو کشوریاد شده نیست. وهابی های جنگیده در افغانستان ، رژیم اهل سعود را دست نشانده غرب دانسته و متحدان امریکا را واجب القتل میدانند.

بعد از فروریزی اتحاد شوروی ، جنگ سرد هم پایان یافت ولی نقش پاکستان منحیت میزبان بنیاد گراهای خارجی و جولانگاه تندروران داخلی پایان نیافت. میان سالهای ۱۹۸۹- ۲۰۰۱ غرب از افغانستان تشویش نداشت و سرنوشت آنرا به اسلام آباد سپارید. تا وقتی که تروریست های آموزش یافته در پاکستان، منافع غرب بخصوص اضلاع متحدہ امریکا را مورد تعرض قرار نداده بودند، غربی ها نمیخواستند کوچکترین تأملی بر اوضاع رفت بار جاری افغانستان نمایند. آنها معتقد بودند که آنچه پاکستان از طریق جنگهای تنظیمی و در وجود طالبان بدست میاورند ، با منافع ایشان وفق داشته و مسیر انتقال نفت و گاز را از آسیای میانه مطمئن میسازد.

پاکستان پس از خرابکاریهای طولانی اکنون قادر شده بود که اهداف استراتژیک خود را یکی پی دیگر در افغانستان بدست آورد. استخبارات نظامی پاکستان توانست که ساختار دولتی افغانستان را از ریشه منهدم ساخته ، اورگانهای امنیتی ، پولیس و اردوی ملی افغانستان را منحل نماید. با انحلال اردو ، سلاح و مهمات آن بدست تنظیمها قرار گرفت تا قویتر باهم جنگیده و شهرها بخصوص شهر کابل را به آتش بکشند. به آتش کشیدن کابل غیر ارادی و تصادفی نبوده بلکه جزء از استراتژی طویل المدت پاکستان و متحدین آن بود. دگروال یوسف (معاون آنوقت ای.اس.ای.) باستایش ار رئیس خود جنرال اختر عبدالرحمن میگارد: " جنرال اختر عقیده بدون تزلزل داشت که کابل باید آتش بگیرد تا جنرال بتواند نماز پیروزی خود را در یکی از مساجد کابل اداء نماید".<sup>v</sup> جنرال اختربروز ۱۷ ماه اگست ۱۹۸۸ در یک سانه هوایی یکجا با ضیالحوق ازبین رفت ، اما کابل مطابق پلان قبلی اسلام آباد ، چهارسال بعد یعنی پس از اپریل ۱۹۹۲ سوختانده شد.

اگر تأثیرات جنگ سرد را بر سرنوشت مردم افغانستان بطور مؤجز بیان کنیم ، بصراحت در میابیم که این جنگ حتی پس از ختم آن هم موجب ویرانی ها و بی امنیتی ها در وطن ما شد و مردم آزاده مارا با عوامل جنگ و بی ثباتی دست به گریبان ساخت ، اما پاکستان را قوی تر از گذشته به یک دشمن اصلاح ناپذیر افغانستان مبدل ساخت. امروز کار به جایی کشیده است که پنجابی ها و عمال آنها زیر نام ایجاد کنفدریشن با افغانستان ، خیال خام ادغام افغانستان را در سر میپروراندند. به خاطر عملی ساختن همچو خیالات ، آنها تروریزم را به وطن ما صادر مینمایند و عامل عمده نا امنی ها در وطن ما همین " قلم صادراتی " آنها است.

#### ۴\_ برخورد تمدنها ، تروریسم و جنگ علیه آن :

اصطکاک تمدنها در قالب تروریسم و جنگ علیه آن ، عناوینی اند که تقریباً همه روزه از جانب رسانه های جهان اشاعه می یابند . با توجه مختصر به نوشته های عنوان شده ، این نتیجه به دست میاید که کشور ما آماج همین برخورد ها بوده و در محور اصطکاکات ناشی از آن قرار دارد. لذا بی جا نخواهد بود اگر تأثیر مستقیم این روند بر وضع امنیت افغانستان به بررسی گرفته شود.

الف : برخورد تمدنها : برخورد تمدنها<sup>vi</sup> یک تیوری پولیمیک ( مجادله آمیز)<sup>vii</sup> است که در آن هویت دینی و کلتوری مردم بحیث منشأ اساسی تضاد در جهان بعد از جنگ سرد تعریف شده است. پس از حادثه یازدهم سپتمبر در امریکا ، این تیوری تقریباً همیشه در رسانه های بین المللی تکرار میشود. اصطلاح برخورد تمدنها برای بار اول از جانب " برنارد لوئیس"<sup>viii</sup> طی مقاله بنام " ریشه های اعصاب خرابی مسلمانها"<sup>ix</sup> بسال ۱۹۹۰ مطرح شد. سپس بسال ۱۹۹۳ مقاله دیگری در مجله " مسایل بین المللی " از قلم ساموئل هنتینگ تون<sup>x</sup> زیر عنوان " برخورد تمدنها " به نشر رسید. وی همین موضوع را بعداً انکشاف داده و پیرامون آن بسال ۱۹۹۶ تیزس دکتورای خود را نوشت. درین اثر او مطرح شده است که دوره برخورد آیدولوژی ها پایان یافته و حالا یک دوره است که در آن تضاد از طریق کلتور و مذهب دنبال میشود. برخورد تمدنها برسیاست جهانی سایه انداخته و شکاف میان تمدنها ، فی الواقع خطوط دفاعی در جنگها را معین

میسازد. هنتگ تون به ارتباط آینده تمدن غرب در تحت تأثیر آفایون" ارنورد تابینی" و "اوسوالد شپنگل" <sup>xii</sup> قرار گرفته و پیشگویی میکند که تمدن غرب سقوط خواهد کرد. درین راستا او مردمان آسیای شرقی و مسلمانان جهان را منحیت رقبای مدنیت غرب به محاسبه میگیرد. نظریات هنتگ تون مورد انتقاد زیاد قرار گرفته است و کاوشگران متعدد نظریه او را به بررسی گرفته اند، از جمله یک محقق افغان <sup>xiii</sup> بخاطر بر ملا ساختن نکات نادرست او دلایل ذیل را پیشکش مینماید: " کم بها دادن، تمثیل نادرست و تصنیف "دنیای مسلمان" به حیث یک فرهنگ واحد و مردم واحد اسلامی، موجب تعبیر نادرست و سوء تفاهم از یکنیم میلیارد انسان است. در حالیکه فرق های کلتوری، لسانی، ملی و حتی فرقه های مذاهب این ها، برجسته تر از فرق های ملت ها و مردم قاره اروپا میباشد. همچنان علامه گذاشتن بر اسلام و ایجاد کردن " تصویر نیمرخ" <sup>xiiii</sup> از " دنیای اسلام" منحیت مخالف غرب، بی تحمل، بی حوصله، تروریست و دارای سطح پائین فرهنگ در واقع یک قرینه سازی و پیشگویی هولناکی است که بالائرتلقین در همان جهت بمیان آورده میشود. این تلقینات، ضدیت و تبعیض غیر مسلمانها را بمقابل مسلمانها تشویق کرده و به همین منوال نفرت و ضدیت مسلمانهای سراسر جهان را بمقابل غرب ایجاد کرده است. همینطور مسلمانهای مقیم در غرب را بر آن وامیدارد تا خود را بیگانه از جامعه غربی احساس کنند. کسانی که به این مفکوره پابند اند، خود را به حیث " ما" و مسلمانها را به حیث " آنها" وانمود میکنند. آنها فکر میکنند که دو جهان است، یکی " دنیای متمدن" که در آن، " آنها" زندگی میکنند و دیگر غیر متمدن که در آن مسلمانها زندگی مینمایند."

ب: تروریسم و جنگ علیه آن: طوری که در رابطه به تأثیرات جنگ سرد تذکر رفت، افغانستان قبلاً به تخته خیز و ساحه تمرینات بنیادگرای داوطلب و تروریستان محلی مبدل شده بود. بناءً پس از حملات تروریستی یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ در امریکا، بصورت طبعی به جزء از پروگرام مبارزه علیه تروریسم احراز موقعیت کرد. اما آقای علی احمد جلالی وزیر داخله سابق افغانستان معتقد است که: " از ابتداء دو مشی مغایر از هم، مداخله بین المللی را در افغانستان رهنمایی کرد. از یکطرف این کشور بحیث یک جبهه مهم جنگ جهانی علیه ترور معرفی شد و از جانب دیگر کوشش بعمل آمد که " نقش پای" این مداخله " خفیف" باشد. مشی " نقش خفیف پای" موجب شد که اعمار مجدد از هر نقطه نظر فلج گردد... <sup>xv</sup> درین ارتباط رئیس جمهور افغانستان آقای حامد کرزی خواستار جدیت بیشتر جهان شده و اعلام نمود که " افغانستان امروز قربانی تروریسمی است که از خارج به این کشور وارد می شود. این دشمن بشریت بدون شک به مبارزه گسترده و جدی جهانی نیاز دارد و من خوشحالم که این مبارزه در افغانستان دنبال میشود". استخبارات امریکائی و ناتو معتقد اند که از جمله پنج مرکز رهبری عملیات طالبان، سه مرکز آن در داخل خاک پاکستان موقعیت دارد. <sup>xvi</sup> ژورنالیست پاکستانی احمد رشید که از حال و احوال افغانستان آگاهی خوب دارد، علت مهار نشدن ترورها را در افغانستان اینطور ارزیابی میکند: " پس از حمله ائتلاف، طالبانی که کشور را ترک گفته و به پاکستان برگشتند در آنجا مورد تعقیب قرار نگرفتند. آنها در آنجا تشبثات خود را گنوده و مصروف کار شدند. تنها گروه القاعده مورد توجه ائتلاف قرار داشت و امریکا تلاش کرد تا از طریق حکومت پاکستان این سازمان را در چنگ آورد. به این ترتیب امریکا به گرفتاری هوسامه بن لادن علاقمند بود و حکومت کابل به دستگیری ملا عمر تلاش داشت" <sup>xvii</sup>.

در یک فضای نامطمئن که تا هنوز دولت نتوانسته است، اعتماد مردم را نسبت به خود جلب کرده و شرایط حداقل تأمین معیشت را برای اهالی ساکن و آنها که پس از سقوط طالبان با امید فراوان به وطن برگشتند، مهیا سازد. در چنین فضا طالبان دوباره رشد کردند. به گفته مبصر بی. بی. سی. " تأیید امریکائی بر جنبه نظامی عملیات علیه طالبان و القاعده اشتباهی بود که سر انجام طالبان از آن سود بردند" <sup>xviii</sup>.

مساعی زیاد در کار است تا جلو صدور تروریسم به داخل افغانستان گرفته شود. طالبان در پاکستان از جانب جمعیت العلمای پاکستان و استخبارات نظامی آن کشور برای ترور در افغانستان تریبه و روانه میشوند. آنها بخاطر برآورده شدن مقاصد خاص استراتژیک پاکستان ایجاد شده اند. لذا قابل سوال است که آیا خواهش منحل کردن طالبان از جانب دولت پاکستان یک خواهش ناموجه و بی نتیجه نیست؟ اینکه پاکستان تلویحاً افاده میکند که قادر به کنترل طالبان نمی باشد، فی الواقع تا اندازه طفره رفتن از درخواست افغانستان و امریکا است و یک اندازه اعترافی است که ریشه آن در سالهای جنگ سرد به نشونمو شروع کرد و امروز در مناطق قبیله ای پاکستان نیز همان ریشه ها از هرجا سربلند مینماید و اقدام به از بین بردن آن در حقیقت مقابل شدن با قبایل میباشد. بهر صورت پاکستان باید استراتژی خود را در قبال افغانستان به نفع صلح و برادری تغییر بدهد.

افراسیاب ختک <sup>xviii</sup> در تابستان امسال به رادیوی بی بی سی گفت: " پاکستان نسبت به افغانستان یک سیاست دوگانه را دنبال میکند... در پاکستان حکومت یک دست نیست. برخی عناصر و محافل در دستگاه حکومت اند ولی گفته های مشرف را قبول ندارند و در قبال افغانستان آنچه میخواهند، میکنند. این دوگانگی موجب نا امنی در داخل پاکستان و در داخل قبایل شده است". همین دوگانگی را نشریه هرالد تریبیون بتاریخ پنجم ماه می ۲۰۰۶ خود به بررسی گرفته و به این نتیجه میرسد که حتی " اگر جنرال پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان شخصاً به سیاست عدم دخالت در افغانستان متعهد باشد، باز هم نمی تواند ادعا کند که سرویس استخبارات این کشور و همچنین نیروهای بنیاد گرای پاکستان چنین تعهدی را رعایت می کنند. روز نامه هرالد، ای.اس. ای. را " دولتی در درون دولت پاکستان" توصیف کرده است.

در پنجم سپتمبر ۲۰۰۶ دولت جنرال مشرف توافقنامه ایرا با رهبران قومی وزیرستان شمالی، مجاهدین محلی، طالبان و علما به امضاء رساند که بر اساس آن اردوی پاکستان به پایگاه های خود باز گردد و جنگجویان نیز حملات خود را به افغانستان متوقف کنند. بر طبق یک خبر بی بی سی از قول یک سخنگوی امریکا، پس از تصویب این موافقتنامه میزان حملات تروریست های القاعده و طالبان بخصوص در خوست و پکتیکا سه برابر افزایش یافته است. به عقیده سخنگوی مذکور؛ توافق حکومت پاکستان با طالبان وزیرستان احتمالاً " فرصتی خوبی را به دست طالبان داد تا حملات خود را در افغانستان شدت بخشند.

قرار معلومات افراسیاب ختک به خبرنگارواشنگتن پست که از ورای رسانه های معتبر جهان پخش شد، رهبری طالبان کنترل وزیرستان شمالی را در اختیار دارند، از مردم مالیات میگیرند و نظم خود را با شدت بر مردم تحمیل میکنند و جنگ در افغانستان نیز بصورت کلی از همین منبع سوق و اداره میشود.

مشرف از نقش ای. اس. ای. در تجهیز و ارسال طالبان به افغانستان منکر شده و وقتی دانست که انکارش کسی را قانع نمی سازد؛ گفت: " چند افسر متقاعد ای. اس. ای. به این کار علاقه میگیرند. سوال اینست که آیا چند متقاعد این همه درد سر را فراهم میکنند؟ یا در عقب آن دولت پاکستان قرار دارد؟ اگر چند افسر متقاعد خود سرانه این کار را میکنند، پس چرا بجرم خرابکاری و دهشت افگنی علیه بشریت محاکمه نمی شوند؟

انکار پاکستان در حقیقت همان ضرب المثل "پنهان کردن آفتاب با دو انگشت" را در ذهن انسان تداعی مینماید. دولت افغانستان درین پنجسال، صدها تروریست پاکستانی و غیر پاکستانی را دستگیر کرد ولی متأسفانه بالآخر نفوذ دوستان پاکستان در دولت کابل همه یکی پی

دیگر آزاد شدند. در حالیکه همه آنها وسیله اثبات مداخله پاکستان بوده و از طریق همین دستگیر شدگان ، چگونگی عملیات و ارتباطات تروریست ها روشن تر شناسایی میشود.

نیروهای خارجی که مشترکاً در افغانستان علیه نفوذ القاعده و طالبان آماده جنگ اند ، ازین قرار میباشند :

۱ - شمار قوای امریکایی که زیر نام " جنگ علیه شورش" (اویف)<sup>xxi</sup> در افغانستان متمرکز شدند ، در ابتدا ( ۱۸۰۰۰ ) بود که این تعداد در سال ۲۰۰۶ به ( ۱۶۵۰ ) تقلیل یافت.

۲ - قوای همکاریین المللی بخاطر امنیت " ( ایساف )<sup>xx</sup> که مطابق موافقتنامه بن و فیصله شماره ( ۱۳۸۶ ) مورخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ به افغانستان گسیل شد ، وظیفه آن حفظ صلح و تحرک در عرصه احیای مجدد بود. این قوه در ابتدا تنها در کابل متمرکز شد اما پس از آنکه قوماندانی آنرا در اگست ۲۰۰۳ ناتو بدست گرفت ، در سایر حصص افغانستان نیز افزاز گردید.

۳ - تیم برای احیای مجدد ولایات" (پی. آر. تی)<sup>xxi</sup> که در دسامبر ۲۰۰۲ بوجود آمد. هدف این تیم گرفتن امنیت پروژه هاو تربیه پولیس افغانی بود. از سال ۲۰۰۵ به اینطرف این تیم هم در چوکات ناتو- ایساف فعالیت مینماید.

طبق احصائیه ماه مارچ ۲۰۰۶ علاوه بر شمار قوتهای امریکایی ، به تعداد ( ۱۲۵۲۸ ) عسکر خارجی دیگر نیز بمنظور قلع و قمع تروریسم در افغانستان مستقر اند . ازین شمار صرف به تعداد ۲۷۷ عسکر ازده کشور بیطرف بوده و متباقی همه از کشورهای عضو ناتو میباشند.

کشور های که رقم ذرشت را درین ترکیب میسازند ، عبارت اند از : کانادا (۲۲۰۰) جرمنی ( ۲۱۰۰ ) ایتالیه (۲۱۰۰) هسپانیه (۱۴۰۰) ترکیه (۸۲۵) فرانسه (۷۴۲) بلجیم ( ۶۱۶ ) هالند ( ۶۰۰ که در حال افزایش تا ۱۷۰۰ است) انگلستان ( ۴۶۱ ) که در حال افزایش تا ۲۰۰۰ میباشد )<sup>xxii</sup>.

ناظرین اوضاع افغانستان ، سوق نیافتن نیروهای حافظ صلح را از کابل به جانب ولایات نکوهش کرده و ابراز نظر مینمایند که همین فروگذاشت سبب شد تا گروههای مسلح طالبان در بیرون از پانتخت مجدداً تقویت شوند. در حالیکه طالبان تا یکسال پس از سقوط شان روحیه خیلی ضعیف داشتند. عده ای از کارشناسان امریکائی به این نظر اند که در درازمدت ، غرب بر تروریسم غلبه خواهند کرد. اما چنین امیدواری در حقیقت یک نوع دادن " اطمینان به خود" بوده و بر کدام استدلال قانع کننده استوار نمی باشد. تجارب تاریخی در همه جا نشان داده است که قوتهای خارجی هیچگاه حوصله جنگهای طولانی و فرمایشی را ندارند. هر قدر جنگ به درازا بکشد بهمان اندازه زمینه تبلیغ دوامدار مخالفین در میان مردم بیشتر شده و اهالی در برابر ادامه جنگ بی حوصله میشوند. در چنین حالت یک بخشی اهالی منطقه را ترک گفته و به جاهای امن میروند و سائترین که توان مالی برای مهاجرت ندارند ، مجبور میشوند که سرنوشت شان را با مخالفین گره بزنند ، مخصوصاً اگر کدام مثنی واقع بینانه اصلاحی از جانب دولت اتخاذ نشده باشد. به این ترتیب تداوم جنگهای فرسایشی ، مرض گوشده امنیتی را صعب العلاج میسازد.

عوامل داخلی : از زمره عوامل داخلی میتوان این عوامل را برشمرد :

۱\_ برخورد مدرنیش (تجدد خواهی) و عنعنه گرایی :

افغانستان یک کشور عقب نگه داشته شده است . هروقتی که منورین رسالتمند وطن ما خواسته اند تا اصلاحاتی را به میان آورده و مردم را از نورمهای عقب گرای قبایلی بسوی تجدد رهنمایی کنند ، فورا " چماق سلاطین بر سر شان خورده و یا استعمارگران به دسایس الحیل آنها را بدنام ساخته و نگذاشته اند که مردم ما با کاروان تجدد خواهی همگام شوند. زمانی که فرزند با افتخار وطن سید جمال الدین افغانی طرحهای اصلاحی برای جامعه افغانستان ارائه میداشت ، قدرتمندان تاریک بین به او و نظریاتش وقع نگذاشتند. " سید" مجبور شد تا پیشنهادهای خود را به امیر شیرعلی خان که نسبت به دیگر امراء و سلاطین علاقمند نوآوری جامعه افغانی بود ، ارائه داشته و خودش از کشور خارج شود. جامعه عقب مانده افغانستان که عنعنات و نورمهای قبیلوی در آن حاکم بود ، وجود "سید" را تحمل نتوانست . اما منورین جهان بخصوص در کشور های مستعمره ، اندیشه های او را به مثابه مشعلی در راه آزادی و عمران جامعه خود بکار گرفتند.

همینطور اصلاحات دوره دهساله امانی فی الواقع برخورد مدرنیش در برابر قبیله سالاران و عنعنات بازدارنده قبیلوی بود که سرانجام در پرتو مداخلات پنهانی استعمار ، سبب توقف برنامه های اصلاحی دولت گردید. شماری از افراد و عناصر ارتجاعی که از دولت امانی ناراضی شده و به دشمن دولت و اصلاحات مبدل شده بودند ، وارد صحنه گردیدند. آنها دولت را به انحراف کشانیده و زمینه ترویج اعمال خرابکارانه دشمنان خارجی را مهیا ساختند.

دروسط قرن گذشته که بار دیگر سوال آزادی زن و رفع حجاب از جانب دولت مطرح شد ، باز هم برخورد مدرنیش و عنعنه گرایی در قالب تظاهرات اعتراضی در برخی ولایات بخصوص شهر کندهار اسف انگیز بود. این بغاوتها هنوز سرتاسری نشده و فرصت دریافت کمک بیرونی را بدست نیاورده بود ، که بلا تأخیر از جانب اردوی منظم همانوقت سرکوب شد.

حد ساختن " تضاد" میان مدرنیش و عنعنه گرایی ، پس از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ طرف دلچسپی قدرتهای بیرونی و داخلی قرار گرفت و چهارده سال تمام ، آرامی و امنیت مردم افغانستان را ربود. دولت با رفتار تحریک آمیز ، برنامه اصلاحی خود را به راه انداخت و به مخالفین بهانه داد تا در پناه اعتقادات مردم و حمایت بیرونی ها با هر آنچه که خصلت ترقی داشت ، مخالفت ورزند. مخالفان کثیرالجوانب شد و راههای نو آوری را مسدود ساخت ، تا آنکه داعیان مدرنیش کنار رفتند و عنعنه گراها هم نتوانستند صلح و امنیت را به وطن جنگ زده افغانها باز گردانند. دست آورد های سالها کار و زحمت در عرصه های اقتصاد ، علم و فرهنگ از میان رفت و بخاطر عقبگرد کامل کاروان مدنیت افغانها ، گروه نوظهور طالبان از جانب اسلام آباد مأمور شد تا بر سرنوشت مردم آزاده و ترقیخواه افغان حاکم شوند. طالبان ، ستیز همجانبه و گسترده را در برابر مدنیت موجود و آثار تمدن گذشته افغانستان آغاز کردند. آنها رسالت داشتند که از تشکل " جامعه مدنی" جلوگیری کنند. تا آنکه با سقوط دادن آنها از جانب نیروهای ائتلاف بین المللی، رسماً " ودر شعار ، راه برای حرکت در جاده تمدن دوباره گشایش یافت. اما در عمل ، دشواری های غیر قابل پیش بینی و حمایت دشمنان بیرونی مدرنیش ، کار را تا حدی دشوار ساخته است که حتی در بسا جاها دولت اجباراً با نورمهای عقب افتاده قبیلوی سازش مینماید. این سازشها تا حدی است که قبیله سالاری دوباره رونق یافته و در هر جا شورا های قبیلوی ساخته شده است. طرز دید های قبیلوی و عنعنه گرایی باز هم بمقابل مدرنیش بکار گرفته میشود. یک نظر در مناطق نارام ، این حقیقت را میسازد که امروز هم طالبان و سایر عقب گرایان از ساختار های قبایلی و نورمهای موجود عنعنوی در مناطق همسرحد با پاکستان استفاده سو نموده ، بغاوتها و ترورها را سازمان میدهند.

۲\_ بمیان آمدن گروه های متخاصم جنگی :

طوریکه در بخش عوامل خارجی به اثرات جنگ سرد و به انقطاب در جامعه افغانی اشاره شد ، اکنون باید اذعان داشت که پایان این جنگ نیز اثرات ناگواری در تقویه ، تفرقه و مقابله گروههای جنگی از خود به جا گذاشته است. زیرا با پایان جنگ سرد و محدود شدن

قدرت اتحاد شوروی سابق به روسیه فعلی که خودش در کشمکش های داخلی و معضلات اقتصادی گیرمانده بود ، سبب شد که یک خلی خلی قدرت در منطقه بوجود آید. این خلا که به زودی از جانب ابرقدرت ظفریافته در جنگ سرد نمی توانست پر شود ، اجباراً و ناخواسته فرصت را به قدرتهای منطوقی داد تا آنها در افغانستان جنگ زده زورآزمایی کنند. همین اوضاع و شرایط ، وطن مارا مانند طعمه در جنگ همسایه های حریص ، مخصوصاً ایران و پاکستان اقرارداد.

هر دو همسایه از خلی قدرت در منطقه استفاده کردند. چون ابر قدرت امریکا پس از سقوط اتحاد شوروی سرگرم تجلیل از موفقیت های بدست آورده ، بود و علاقه او مؤقتاً در مورد افغانستان فروکش کرد ، لذا این را بی درد سر و کم مصرف یافت تا سررشته امور افغانستان را بدست نزدیکترین متحد خود در منطقه ، یعنی پاکستان بسپارد. این تصمیم دو هدف مهم جهان غرب را برآورده میساخت . الف - غربی ها فکر میکردند که به نیابت از منافع آنها ، پاکستان جلو نفوذ ایران و سایر بنیاد گرایان اسلامی را در افغانستان گرفته و راه شانرا بسوب جمهوری های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه میگذراند.

ب - با حمایت پاکستان از گروههای تحت الحمایه اش ، گروههای وابسته به ایران ، مجاهدین که از پاکستان روی بر تافته و بسوی روسیه شتافته اند ، وهایی های عربستان سعودی و بنیادگرای داوطلب خارجی ناراضی شده ، علیه وابستگان پاکستان و در نهایت علیه همدیگر به پاه خاسته ، خود و جهان اسلام را بی اعتبار می سازند. یعنی شهرتی که غرب در دوران جنگ سرد به آنها داده بود و در اذهان عامه جهان ، آنها را به " مجاهدین راه آزادی" معرفی کرده بود، اکنون میتوانست آنرا پس بگیرد. به ادامه همین سیاست امروز آنها در عوض لقب مجاهد ، بحیث بنیادگرا ، جنگ سالار ، دزد و قطاع الطریق معرفی میشوند.

دلایل برخورد های مسلحانه و درگیری های ذات الیبینی مجاهدین دیروز ، مختلف و چند بُعدی است که از جمله میتوان این دلایل را بر شمرد :

الف - تحریکات قدرتهای نافذ در منطقه و حمایت آنها ازین و یا آن گروه مورد نظر شان .  
ب - بی هدف بودن گروهها و اینکه آنها کدام مشی سیاسی و اجتماعی برای جامعه شان نداشتند.

ج - پائین بودن شعور ملی رهبران گروهها در تمام برخورد ها بازتاب یافت . آنها منافع شخصی و گروهی خود را بر منفعت عامه رجحان دادند. چنانچه اتحاد ها و ائتلاف های شکنند میان آنها بوجود آمد و به زودی از بین رفت .

برخی افرادی که در رهبری این گروههای جنگی عضویت داشتند ، گاه گاهی میخواستند تا اتحاد و یا لا اقل آتش بس را میان همدیگر برقرار سازند. ولی موفق نمیشدند ، زیرا سررشته جدالها در دست کشور های قدرتمند منطقه قرار داشت و اختیار آوردن صلح و یا ادامه جنگ ، هر دو از دست رهبران گروهها خارج شده بود. به گفته مردم ما "اختیار در دست بختیار قرار داشت."

بالاخر برخورد میان این گروهها که تا دیروز متحد هم بودند و گویا در پیروی از ارشادات اسلامی قرار داشتند ، جنگهای شعله ور شد که در آتش آن ، نظم اقتصادی ، سیستم اداری و نورمهای قبول شده اخلاق افغانی از میان رفت . نیروهای امنیتی و قوای مسلح از هم پاشانده شده ، سلاح و مهمات آن بدست گروههای متخاصم جنگی قرار گرفت . کشور در یک جنگ داخلی سقوط کرد و زمینه مداخله مستقیم قدرتهای تازه به دوران رسیده منطقه کاملاً فراهم گردید. خانواده ها در غم فرزندان خود نشستند و آنهایی که درین جنگها شرکت نداشتند همه هست و بود شان را به نفع تفتنگ سالاران از دست دادند. جنگ سالاران منفعت و امتیازی را تصاحب کرده اند که به رضاً و رغبت خود از دست نمیدهند . اگر در بعضی حالات و یا برخی مناطق مجبور ساخته شوند ، باز هم منتظر فرصت مانده و برای اعاده قدرت کامل خود روز شماری و فرصت طلبی مینمایند. بناء " امحای جنگ سالاری و انحلال واقعی گروه های جنگی ، همینطور جذب آنها در پروسه تحقق دیموکراسی و حاکمیت قانون امر ساده نبوده ، اراده ، فهم و پایه مردمی زمامدار را میطلبد.

تا وقتی که افغانها در یک سیستمی از تفکر ملی ، خود را همه باهم احساس نکنند و هر گروه راه موفقیت خود را به کمک یکی از همسایه های حریص افغانستان جستجو نماید ، معامله گری آنها موجب تقویت همسایه ها شده و قدرت همسایه ها به قیمت تضعیف وطن ما فزونی میابد. ما باید سرزمین خود را جولانگاه عقل و خرد بسازیم و نگذاریم که بیگانگان با دسایس الحیل و طنادران مارا از هم متفرق سازند.

### ۳ - مهاجر شدن بخش بزرگی از قوای کار متخصص :

مهاجر شدن قوای کار متخصص<sup>xxiii</sup> سالها پیش از وقوع بحران در حاکمیت و آغاز جنگ یعنی در اوایل سالهای ۱۹۷۰ شروع شد که در آنوقت علل و انگیزه ذیل داشت .

الف : اخذ پاسپورت و دریافت ویزای خروجی از کشور سهل گردیده و مانند سالهای پیش از ۱۹۶۳ وابسته به اجازه " ریاست ضبط احوالات" نبود. درین سالها تعلیم یافته های زیاد افغان به خارج مسافرت کردند و برای بدست آوردن محلات کار در کشور های عربی خلیج ، اروپا و امریکا اقامت گزیدند.

طبق یک احصائیه سال ۱۹۷۲ به تعداد ۴۳۰ داکتر طب افغان تا آن زمان تنها در تأسیسات صحی کشور جرمنی استخدام شده بودند. در آن سالها یک کمبود قابل ملاحظه پرسونل صحی در جرمنی وجود داشت. اگر این رقم را با شمار دکتوران شامل خدمت همان سالها در داخل افغانستان مقایسه کنیم ، ارقام حیران کننده است. مطابق یک نشریه وزارت پلان در سال ۱۹۷۱ مجموع دکتوران افغان در کشور ما به ۸۱۶ نفر میرسید که بیشتر از نصف آن در شهر کابل مصروف خدمت بودند.

ب : خشکسالی های سال ۱۹۷۱ و ناتوانی دولت در رساندن مساعدت به اهالی آسیب دیده ، سیلی از لشکر بیکاران را روانه ایران و قسماً پاکستان نمود. پس از اعلام جمهوریت در ۱۹۷۳ جوانان کانکور زده که بخش بزرگی از فارغان صنف هشتم و فارغان لیسه ها بودند ، نیز بر این لشکر بیکاران علاوه شدند.

ج : همزمان با استقرار نظام جمهوری ، مهاجرت مخالفان دولت بنابر دلایل سیاسی آغاز شد. تعداد از ناراضی ها در مخالفت با رژیم نو بنیاد جمهوری افغانستان ، بغرض دریافت کمک از مقامات پاکستان و متحدان آن راهی آن دیار شدند. گفته میشود که تا اپریل ۱۹۷۸ پنجهزار مهاجر افغان در کمپ های مخفی پاکستان بخاطر براندازی حاکمیت محمد داؤد خان تربیت نظامی شدند.

پس از آن تاریخ ، این عملیات نه تنها مخفی نماند بلکه بخاطر مقابله با رژیم نورمحمد تره کی ، مهاجرت منورین از افغانستان مرادف با " جهاد" تلقی شد. استبداد خشن که حفیظ الله امین در آن نقش تعیین کننده داشت ، پروسه مهاجرت را سرعت داد. منورین هجرت کرده در پاکستان باقی نماندند . زیرا اولاً کشور های اروپایی و امریکایی به مقابل این مهاجران رفتار سخاوتمندانه را در پیش گرفته و آماده پذیرش شمار زیاد آنها شدند. ثانیاً احزاب اسلامی پاکستان و دولت آنکشور نمی خواستند ، که کارشناسان و متخصصین افغان در همجواری وطن خود اقامت داشته باشند. زیرا با موجودیت آنها در پاکستان امکان داشت که ایشان نیز در تعیین مشی فکری مقاومت سهم

بگیرند. به این منظور مقامات پاکستان وقتاً فوقتاً تروریستی از چهره های کارداران را بوسیله عمل شان سازمان می دادند. تا سائیرین هراسان شده و از آنجا ترک دیار نمایند.

با سرازیر شدن قطعات اتحاد شوروی سابق در اواخر سال ۱۹۷۹، افغانستان به کانون داغ تشنج و ساحه مورد منازعه میان ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی سابق قرار گرفت. این حالت ادامه مهاجرت تعلیم یافته ها را هنوز هم افزایش داد. پس از بیرون رفت قوای شوروی سابق و امضاء موافقتنامه ژنیو در سال ۱۹۸۸ مهاجرت آنها تا اندازه بلی شد. اما برگشت منورین اتفاق نیافتاد، زیرا آنها در کشور متوقف فیهای شان شغل و سرپناه بدست آورده و اولاد های شان از سیستم تعلیمی آنجا بهره می گرفتند. یک دهه سپری شده بود و جای آنها را آهسته آهسته نسل نوی از تعلیم یافته های موسسات تحصیلات عالی داخل و خارج می گرفت. ولی تحریم اقتصادی کشور های متمول شرق میانه و کشور های غربی، همچنان مسدود ماندن راه های تجاری بسوب ایران و پاکستان روز تاروز وضع اقتصادی را در افغانستان خراب می ساخت.

بخصوص پس از هم پاشیدن دولت اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و بوجود آمدن جمهوری های سه گانه در شمال افغانستان، ورود مواد نفتی طرف ضرورت اشخاص و دولت بی نهایت تقلیل یافت.

پی آمد خرابی وضع اقتصادی باز هم موجهای جدید مهاجرت بود که از میان شهر نشینان به حرکت می آمد. تا آنکه بعد از سپردن قدرت به حکومت وارد شده از پاکستان و آغاز جنگهای تنظیمی، امکان رهپیش در شهرها برای منورین و آنهایی که به طرفین جنگ تعلق نداشتند، مشکل شد. سقوط تنظیمها و مسلط سازی طالبان از جانب پاکستان و ارتجاع عرب هنوز هم امکان رهپیش تعلیم یافته گان را در وطن آبائی شان مشکل ساخت. طالبان به هرگونه کار مثمر تولیدی و اجتماعی قطع علاقه نموده و جامعه را به ابتدائی ترین مراحل تکامل که در آن سیاست زن ستیزی بیداد میکرد، عقب بردند. با چنین تدابیر که با "استبداد خشن آسیایی" دنبال میشد، فی الواقع آنها به چیز فهمان کشور اخطار میدادند که از وطن خویش خارج شوند.

پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ شماری از منورین و هزاران مهاجر افغان به وطن شان عودت کردند. ولی بخاطر نبود کار و اشتغال، تمایل مهاجران به عودت از ایران و پاکستان نه تنها کم شد، بلکه بنا بر عوامل اقتصادی و حتی در بعضی جاها بنا بر عامل ناامنی، آنها متأسفانه دوباره به یکی از هردو کشور برگشت کرده اند.

تا وقتی که "امنیت قابل اعتبار" در کشور بوجود نیاید و در پرتو آن یک رقم قابل ملاحظه قوای کار متخصص مابه وطن شان عودت نکنند، عرصه های فرهنگی، اقتصادی و موسسات علمی مانند امروز بشکل اسکلیت باقی میمانند. همین اکنون بوضاحت دیده میشود که کادر علمی و مسلکی را نمی توان به چند سال محدود تربیه کرد. جامعه افغانی ضرورت عاجل به بازگشت کادر های متخصص و با تجربه در تمامی عرصه ها منجمله قوای مسلح ملی دارد. تا وظیفه ایجاد یک سیستم امنیتی در مطابقت به نیازمندیهای کنونی جامعه به آنها محول گردد. در غیر آن بعید به نظر میخورد که اورگانهای امنیت و پولیس را صرفاً به کمک مشاورین خارجی و استخدام افراد غیر مسلکی سر و سامان داد.

#### ۴\_ فقر، بیکاری و نبود کمک های اجتماعی از جانب دولت :

پنجسال بعد از سقوط طالبان (۲۰۰۱) هنوز هم مردم افغانستان از یک فقر سرتاسری ورقم حیران کننده بیکاران رنج میبرند. برای آنها از جانب دولت هیچگونه کمک مؤثر عرضه نگردیده و در عرصه رفع بیکاری نیز چنان معلوم میشود که دولت خود را مکلف به فعال ساختن مجدد موسسات تولیدی و تقویه سکاتور دولتی نمیداند. مراقبت کنندگان چرخهای اقتصادی فقط این هدف را دنبال میکنند که عرصه های پرمفعت باید به اختیار سکاتور خصوصی قرار بگیرد. چون سرمایه داران ملی افغان پول کافی برای خرید همچو تأسیسات دولتی را در اختیار ندارند، لذا موسسات مذکور در اختیار کمپنی های خارجی گذاشته شده و یا در بدل پولهای باد آورده در تملک جنگ سالاران و یا قاچاقچیان مواد مخدر قرار داده میشود. مسئولین نظارت بر سیستم اقتصاد درک نمی توانند که مردم به محل کار مطمئن، سرپناه، صحت، تعلیم و تربیه اطفال شان اشد ضرورت دارند. این آقایان آیدولوژی را بر واقعیت های موجود جامعه مقدم می شمارند. آنها میخواهند که دولت افغانستان تنها در نقش مالیه گیرنده و نظارت کننده اوضاع باشد و در پرتو این طرز تفکر، بانئست بخشهای بزرگ سکاتور دولتی به نفع سکاتور خصوصی منحل شود. همین تیوری بافی های دور از واقعیت سبب شده است که در اقتصاد مردم ما کدام تغیر قابل لمس بمیان نیاید. در حالیکه دانش اقتصادی به ما می آموزد که یک سیستم اقتصادی باید بر بنای واقعیت های جامعه استوار بوده و پاه در هواه وضع نشود. واقعیت های جامعه کنونی افغانستان عبارت است از فقر، بیکاری، نبود کمکهای درمانی و کمبود تعلیم و تربیه و امثال آن. این واقعیت ها را نمی توان از طریق سرمایه گذاری های خصوصی از میان برداشت، بلکه امحای آن تنها بوسیله سرمایه گذاری های دولتی و عام المنفعه ممکن است. توقف مداخله دولت را در چنین عرصه های حیاتی به معنی طفره رفتن از مکلفیتهای دولت در برابر اتباع و چشم پوشی از واقعیت های باز دارنده رشد جامعه میباشد.

در بسا نقاط افغانستان که امنیت نسبی موجود میباشد، تا هنوز کار اعمار مجدد تأسیسات تولیدی آغاز نشده است. حتی در شهر کابل موسسات مهم تولیدی که به ترمیم آن ضرورت عاجل بود، همچنان بلا استفاده مانده اند.

چندین کارشناس امریکایی اکنون به این عقیده اند که تا سال ۲۰۰۳ امریکا در داخل افغانستان به سرکوب مخالفین توجه داشت و برای کارهای ساختمانی و اعمار مجدد کمتر پول به مصرف میرسانید. اما بعد از آن متوجه شد که بیکاری خود موجب ناآرامی ها شده، زمینه را برای مخالفین دولت های افغانستان و امریکا مساعد تر میسازد. برداشت جدید آنها، باز هم به وضع زندگی مردم کمک نمی کند، اگر منورین ملی و عاری از هرگونه فساد اداری سررشته های امور اقتصادی و اداری را بدست نداشته باشند.

آنچه مامورین بلند رتبه دولت که با قاچاقچیان مواد مخدر در تبنای قرار داشته و از آن طریق ثروتهای به جیب شان میریزد، هیچگونه علاقه ای به زرع محصولات مورد احتیاج مردم ندارند. آنها بعوض افزایش محصولات زراعتی طرف احتیاج عامه مردم به کشت کونکار دل بسته اند. بالاتر دلبستگی آنها امروز به وضاحت دیده میشود که زرع تریاک شگوفان شده ولی احیای مجدد بطور دراماتیک آهسته گردیده است. زرع تریاک و بی امنیتی در یک رابطه تنگاتنگ قرار دارند و مانند علت و معلول بر همدیگر اثر میکنند.

#### ۵\_ تجارتی شدن جنگ :

اکنون که خواسته ها و نیات گروههای جنگی برای عامه مردم افغانستان آشکار شده است و آنها نمی توانند بیش ازین در "پوشش مذهب" و در زیر نام "مجاهد" و "طالبان" حبا و قیابی برای خود بدوزند، مجبور اند تا به وسایل دیگر متوسل شوند. مهمترین وسیله که بخاطر بسیج افراد جدید و نگهداری باران قدیم مؤثر بوده میتواند، عبارت از جنگ زدن به "مشوق های مادی" است. امروز هم در صفوف قوای مسلح دولت و هم در میان مخالفین دولت "مشوق های مادی" یگانه انگیزه برای بسیج و حفظ نیرو ها میباشد.

الف: ایجاد قدرت دفاعی دولت بوسیله پول:

اگر به سیستم استخدام، جلب افراد امنیتی و سربازان اردوی ملی نظر اندازیم، دیده میشود که جلب و احضار آنها مطابق مکلفیت عمومی نبوده، بلکه آماده ساختن آنها علیه خرابکاران تنها از طریق معاش و امتیازهای مادی صورت میگیرد. بخاطر بیکاری سرتاسری و نبود محلات کار در عرصه های اقتصادی، جوانان مجبور اند تا به معاش ناکافی دولت قناعت کرده، خود و خانواده شانرا چند صباحی در "آستانه فقر" نگهدارند و نگذارند که به حسیض بی چیزی سقوط نمایند.

در بسا مناطقی که جا به جای شدن اردوی ملی همراه با دشواریها است، رسالت دفاع از وطن و مردم به گروههای جنگی سپرده می شود. افراد این گروهها که صرفاً بر اساس انگیزه مادی و یا تعلق گروهی در موقف مقابله با دشمن قرار گرفته اند، خیلی کوشش مینمایند که مانند یک متشبث اقتصادی رفتار کرده و خود را به خطر نیاندازند. اگر زیر فشار جانب مقابل قرار بگیرند، از سلاحه ای که باید مدافعه کنند، عقب نشینی مینمایند. تا دوباره به کمک نیرو های خارجی مستقر در نزدیکی شان موقعیت خود را مجدداً احراز نمایند.

ب: منفعت جویی مخالفین علیه دولت:

پیشبرد جنگ مسلحانه علیه دولت نه تنها بر ضد دولت حاکم فعلی، بلکه علیه تمام رژیم های گذشته ای که بعد از سال ۱۹۷۳ بقدرت رسیده اند، در تحت رهنمایی مستقیم و حمایت سیاسی اسلام آباد و تهران قرار داشته است. سرازیر شدن کمکهای سخاوتمندانه خارجی به مخالفین دولت، آزادی عمل در زرع و انتقال مواد مخدر، فروش اسلحه و دهها منبع غیر قانونی دیگر همه و همه منابعی سرشاری بودند که نصیب شماری از رهبران و قوماندانهای جنگ مسلحانه شده است.

همین ثروت اندوزی، آنها را از اهداف سیاسی و فکری شان منصرف ساخته، علاقمند بحران دائمی و مانع اعاده نظم و قانون نمود. انتربینور<sup>xxiv</sup> (اجاره دار) های جنگ که از نقطه نظر ثروت و دارایی در تاریخ سرزمین عقب نگهداشته شده ای افغانها بی مثال اند، بنا بر منفعت از پولهای باد آورده ای گذشته بازم علاقمند بحران و جنگ در کشور شان میباشد. همچنان باید اذعان داشت که آنها بصورت طبیعی برای بسیاری از جوانان آسیب دیده از جنگ و بی بضاعت که هر نوع شناسایی شانرا با یک جامعه صلح آمیز و حاکمیت قانون از دست داده اند، به یک "سرمشق" مخرب در جهت دستیابی عاجل پول<sup>xxv</sup> شده اند. همین روحیه، شیوه تفکر ثروتمند شدن از طریق جنگ را به نسل بعدی انتقال داد. نتیجه آن، براه انداختن جنگ های جدید و ایجاد نا آرامی های دوامدار گردید که اگر حال به همین منوال تداوم یابد، در آینده نیز وقوع جنگها و پی آمد های ناگوار آن تکرار خواهد شد.

نبود زمینه های امنیت برای تأسیسات و سرمایه گذاری پولهای قانونی، موجب طولانی شدن قطاریکاران جوان بوده ولی مارکیتهای نیروی همکار تاجران جنگی را فعال نگه میدارد. تجارتی شدن جنگ یک دور باطل را بوجود آورده است که اگر این دایره شکستنده نشود و مفهوم منفعت بوسیله جنگ از قاموس زندگی افغانها بدور رانده نشود، هیچگاه زمینه های پیشرفت و امنیت مهیا نخواهند شد.

۶ \_ رسوخ فرهنگ مافیایی و نقش شهزاده های جنگی و غربی:

ریشه های فرهنگ مافیایی در جامعه کنونی طی سالها ۱۹۸۰ یعنی وقتی بوجود آمد که در زیر نام "جهاد" سلاح و کمک های مالی از هرسو سرازیر شد. در آن سالها شماری از رهبران و قوماندانها در تبتانی با استخبارات پاکستان زمینه را برای زرانوزی و سواستفاده مساعد یافتند. همین دسته از افراد مخبر بودند تا در ساحه اقتدار و تسلط خود به زرع و ترافیک مواد مخدر هم به پردازند. آزادی عمل در سواستفاده و کلاه برداری، ریشه فرهنگ مافیایی را پرورش داد و حالا کار را بجای کشیده که خود کمک دهنده را به نا چاری مواجه ساخته است. بخاطر وضاحت دادن به این موضوع بی مورد نخواهد بود اگر حکایت واقعی از یک راپور رسمی به کنکرس ایالات متحده امریکا<sup>xxvi</sup> درینجا نقل قول شود: درسال ۱۹۸۵ اداره ریگن به تعداد ۲۰۰۰ راکت سهل الانتقال سنیتگر را برای مجاهدین تخصیص داد. تمام سنیتگرها فیر نشده و حدود ۲۰۰-۳۰۰ عدد آن تا هنوز مفقود است. دو دانه به دولت داکتر نجیب الله در بدل پول نقد تحویل گردید و ۱۶ عدد آنرا دولت ایران خرید که از جمله یکی از آنها درسال ۱۹۸۷ علیه یک هلیکوپتر امریکائی فیر شد. هندوستان بسال ۱۹۹۹ از استعمال یک سنیتگر بمقابل یک هلیکوپتر هندی در فضای کشمیر شکایت کرد. پس از آنکه مجاهدین در سال ۱۹۹۲ دولت افغانستان را تحویل گرفتند، ایالات متحده ده میلیون دالر تخصیص داد تا سنیتگر های خود را دوباره بخرد. این رقم چندان مؤثر نبود لذا مبلغ تخصیص داده خود را در سال ۱۹۹۴ به ۵۵ میلیون دالر ارتقا داد. بازم نتیجه مطلوب به دست نیامد و این بار بعد از سال ۲۰۰۵ دولت امریکا برای هر سنیتگر که واپس داده شود تادیبه مبلغ ۱۵۰ هزار دالر را وعده داد تا از قرار گرفتن آن بدست تروریست ها جلوگیری نماید.

تداوم فرهنگ سواستفاده از نام وطن و جهاد و نداشتن ترحم به مردم موجب شده است که اشخاص متذکره از لجن نورمهای مافیائی بیرون نشوند. باقی ماندن آنها در همین مدار جای تعجب نیست، ولی تقرر آنها در مقامات تصمیم گیری دولت، رشد و ترقی جامعه را در داخل دایره شیطانی محصور میدارد. یگانه راه بیرون رفت ازین مدار فقط و فقط شکستن همین دایره است.

آقایان آغشته به فرهنگ مافیایی همین اکنون بعوض احیای مجدد تأسیسات اقتصادی، مشغول گرفتن کمیشن از کمپنی های خارجی اند. مثالهای زیادی در زمینه وجود دارد که یکی هم سپردن کار های ساختمانی به کمپنی های خارجی میباشد. در حالیکه کمپنی های افغانی از عهده اجرای همچو فرمایشات برآمده میتوانند، ولی هیچگاه به آنها محول نمیشود. بر حسب یک گزارش مصور شبکه تلویزیون افغانی "بنیاد بیات" از کابل، "قصدا" تلاش صورت می گرد که فابریکات و سایر تأسیسات اقتصادی دولت غیر متمر جلوه داده شود، تا زمینه آن بوجود آید که دولت آنرا به موسسات خارجی بفروشند. اگر امکان فروش مساعد نباشد، علی العجاله آنرا کرایه بدهند. یکی از نمونه ها، فابریکه خانه سازی کابل است. در آنجا تا سال ۱۹۹۲ به تعداد ۷۲۰۰ زن و مرد مصروف کار بودند ولی حالا صرف ۳۶۰ کارگر، آنها بدون هر نوع کمک دولتی (کوپون و تداوی) به معاش ناچیز خدمت مینمایند. رئیس اتحادیه کارگران آن موسسه به خبرنگار تلویزیون از یک وزیر نام برده و معلومات داد که موصوف از دادن فرمایشات ساختمانی دولت به این فابریکه جلوگیری مینماید تا مصارف فابریکه نظر به عاید آن بلند نشان داده شده و در نتیجه دولت حاضر شود که فابریکه را به کدام کمپنی شخصی بفروشد. بالاخر این توطئه، هزارها افغان بدون کارمانده و دوران پرورسه تولید اجتماعی قربانی دسایس مافیایی میشوند.

مافیای مواد مخدر نه تنها ضعیف نمی شوند، بلکه پیوسته در حال عروج اند. به گفته آنتونیو ماریا کورستا، رئیس اداره کنترل مواد مخدر سازمان ملل متحد تا سال آینده مقدار ۶۱۰۰ تن تریاک که معادل ۹۲ درصد تریاک جهان میباشد، در افغانستان تولید خواهند شد. تا حال ۱۶۵ هزار هکتار زمین زیر کشت این ماده قرار دارد. درسال ۲۰۰۵ قیمت فروش تریاک به دو میلیارد و هفتصد میلیون دالرتخمین میشد که این رقم قریب به نصف محصول ناخالص ملی (جی.دی.پی.) افغانستان بود.

خود حکومت نه تنها از فساد منزله نشده، بلکه در ترکیب آن وزرا و مامورین عالیرتبه ای احراز مقام کرده اند که از نظر محققین افغان و افغانستان شناسان خارجی به فساد اداری و دست داشتن در ترافیک مواد مخدر متهم میشوند. چنین اشخاص بصورت طبیعی در جهت قطع فساد و برقراری حاکمیت قانون گام بر نمی بردارند. آنها میدانند که برقراری حاکمیت قانون به سواستفاده آنها پایان داده و زمینه بازپرسی

اعمال گذشته آنها در پرتو قانون مطرح خواهد شد. منورین افغان و کارشناسان بیطرف بین المللی میدانند که مشارکت جنگ سالاران و قاچاق چپان مواد مخدر در ترکیب دولت، اعتبار دولت را در سطح ملی و بین المللی پایان آورده است. موجودیت آنها در چنان سطوح عالی دولت، نه تنها از تروریسم و عملیات تروریستی جلوگیری نمی کند بلکه زمینه های رشد آن با موجودیت همین عناصر ارتباط دارد. یکی از نمایندگان نقاد در ولسی جرگه در مورد نقش هردو شهزاده به این صراحت میگوید: "در افغانستان امروز، اقلیتی از شاهزادگان غربی و جنگی از سپری می میرند و اکثریت مردم ما از گرسنگی، در چنین حالت و شرایط ما چگونه انتظار داشته باشیم که ثبات و امنیت برقرار شود".<sup>xxvii</sup>

دوسال پس از سقوط طالبان وضع امیدوارکننده معلوم میشد ولی حکومت پلانهای دورنمایی را روی دست نگرفته و برعکس با گروههای که هریک شان اهداف خود را دنبال میکردند، داخل زد و بند شد. این معاملات کوتاه نظرانه سبب گردید که یک حکومت ضعیف با یک دستگاه نالایق امنیتی و یک قوه عدلی فاسد بمیان آید. قوماندانها کاملاً خلع سلاح نشده و در بعضی جاها هنوز هم در تئانی با دولت بر جان مردم مسلط اند.

بلند پایگان فاسد و مامورین آغشته به فساد اداری مورد تعقیب و مواخذه قرار نمی گیرند. اگر گاهی تعقیب آنها بر حسب ضرورت و با بخاطر انحراف قضاوت عامه به شکل نمایشی هم صورت بگیرد، مکرراً دیده شده است که متهم قبل از حضور به دادگاه از چنگ قانون فرار نموده و مورد نقد یکی از دو همسایه های خرابکار (ایران و پاکستان) قرار میگیرد. بخاطر جلوگیری از چنین اتفاقات و تطبیق عدالت، باید دولت افغانستان هرچه زودتر موافقتنامه های مربوط به "اعاده مجرمین" را در حضور نماینده ذی صلاح ملل متحد به امضاء برساند. امضاء این موافقتنامه در اوضاع و شرایط کنونی که کنترل سرحدات دشواریهای عینی و حقوقی دارد، ضرورت تأخیر ناپذیر میباشد.

مؤثریت شهزاده های غربی هم در بهبود اوضاع وطن لمس نمی شود. از پولهای کمک شده خارجی و بین المللی، معاشات بی اندازه بلند و غیر قابل مقایسه به نتایج کار شان دریافت میدارند. تعداد زیاد آنها به همین معاشات هم قناعت نکرده و با گرفتن کمیشن و یا امتیاز افتتاح " پروژه های غیر دولتی" به نام یکی از اعضای فامیل و اقارب خود، مانند جنگ سالاران به پولهای باد آورده دست یافته اند. اما با یک فرق که جنگسالاران یک قسمت آن پولها را در داخل کشور به اعمار منازل قیمتی مصرف میکنند، اما شهزاده های غربی تمام پولهای به چنگ آورده ای شان را به بانکهای خارج منتقل میسازند. یعنی پول آنها در اقتصاد داخل کشور دوران نه نموده و در تحرک اقتصاد ملی افغانستان فاقد هر گونه نقش باقی میماند.

آگاهی از چگونگی جریان ثروت اندوزی هردو شهزاده (جنگی و غربی)، مامورین پائین رتبه و آنهایی را که چنین امکانات را در دست ندارند. مایوس ساخته و همین نمونه ها در پهلوهای عامل شرایط طاقت فرسای اقتصادی، منحیث منبع تقلید، ایشان را بسوی رشوت خواری و فساد اداری میکشانند و فساد اداری خود زمینه ساز نا امنی ها است.

#### ۸\_ چه باید میشد که نشد ؟

قبل از ارزیابی و مباحثه روی کارهای انجام نیافته، لازم است تا اندکی از دست آورد های حکومت افغانستان در طی پنجسالی که گذشت یاد آوری شود. مبدأ و یا سرآغاز کارهای انجام شده فیصله های "کنفرانس بن" است. درین کنفرانس ابتکار بعمل نیامد تا رشد پایه های سیاسی و اجتماعی دولت از طریق شرکت همه نیروهای ملی و دیموکرات تضمین گردد. بالعکس، اتکا دولت به یکی از جوانب متحارب صورت گرفت و کوشش گردید تا اسکلیت یک دولت برای افغانستان دیزاین (طراحی) شود. زیرا پس از ۹ سال تسلط پراکنده تنظیمیها و طالبان ساختار دولتی در کشور وجود نداشت.

پس از تسلیمی دولت به هیأت حاکمه وارد شده از پاکستان در اپریل ۱۹۹۲، برطبق نقشه قبلی اسلام آباد قدرت دولتی از هم پاشید و جای اردوی ملی، پولیس و امنیت دولتی را گروههای خود کامه "تنظیمی" گرفته، وسایل و اسلحه دولت از جانب همین تنظیمیها چورو چپاول شد. پس از سقوط حاکمیت تنظیمی، طالبان که فی الواقع در نقش وسیله مطمئن اعمال نفوذ پاکستان بر جان مردم افغانستان مسلط ساخته شدند، نه علاقه ای به احیای مجدد قدرت دولتی داشتند و نه چنین رسالتی به آنها سپرده شده بود. لذا پس از سقوط آنها می بایست شالوده یک دولت با تمام ارکان و اورگانهای آن سر از نو پی ریزی میشد.

به ارتباط ساختار دولت باید اذعان کرد که دست آورد ها، علی الرغم شکلی بودن و پرمصرف بودن آن (مانند تخصیص پول گزاف برای انتخابات) اثر گذار میباشد. قانون اساسی تدوین و تنفیذ شد. انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری تدویر یافت. در عرصه معارف مجدداً در علم و معرفت بروی فرزندان وطن گشایش یافت. دختران افغان که از نعمت سواد و دانش محروم ساخته شده بودند، دوباره به این حق طبیعی شان نایل آمدند. فی المجموع شش میلیون فرزند وطن به مکاتب راه یافتند. ولی با تأسف که اکثر مکاتب تعمیربرای صنوف تدریسی و معلمین واجد شرایط ندارند.

حالا بعد از گذشت پنجسال هنوز هم، زنان افغان در غرب کشور به خود سوزی دست میزنند. در ولایت هرات دهها زن، خود را از این طریق کشته اند. زنان که همواره قربانی جنگها بودند، هنوز هم قربانی میدهند. بنیادگرایان به آنها حمله میکنند، چون آنها را همدست امریکائی ها یا دولت مرکزی دست نشانده امریکا در افغانستان میدانند. زن افغان در میان دو نیروی زن ستیز گیر مانده است. همین حالا در بسیاری مناطق، طالبان به مکاتب دختران حمله بردند و از نگاه بی امنیتی اولین مؤسسه که تعطیل میشود مکتب دخترانه است.

در عرصه مطبوعات و نشرات دست آورد ها واضح و چشم گیر است. چندین چینل شخصی رادیویی، تلویزیونی و جراید شخصی فعال اند و دولت آنها را قیل از نشر سانسور نمیکند. به ارتباط آزاد سازی مجدد زن افغان گامهای امیدوارکننده بخصوص شمولیت آنها در ترکیب سیستم تعلیمی برداشته شد. اما برای اشتغال آنها در حیات اجتماعی، هنوز محلات کارناچیز بوده و در بسا جاها بخاطر نبود امنیت کافی از شرکت آنها در اداره دولت و سایر عرصه های عامه جلوگیری میشود. در بخش امنیت باید گفت که کار اردوی ملی خیلی بطی پیش میروید. تا هنوز اردو کرکتر نمایشی داشته و اشتراک در آن بیشتر بخاطر امرار معاش بوده و بحیث یک اردوی رسانتمند در جهت دفاع از وطن و مردم تا کنون عرض اندام نکرده است. یک بخش آن مرکب از افراد گروههای مسلح سابق میباشد که باضعیف شدن توانایی حکومت مرکزی، صفوف اردو ملی را رها کرده و به گروههای سابق شان خواهند پیوست. در زیر فشار کشور های همسایه از ساختار یک اردوی ملی نیرومند جلوگیری شده و با تشکیلات محدود و قدرت محاروبی غیر مستقل اکتفاء میشود.

در بخش اقتصادی هم پلانهای دورنمایی دولت چندان وضاحت ندارد. واضح ترین مثال این ادعا، شهر کابل میباشد که بدون نقشه تنظیم شده از قبل، هرکس در هر جا که خواست محله ای میسازد.

سیاست غرب بخاطر احیای یک نظام مردم سالار در افغانستان متضاد است. از یکطرف تطبیق اصول دیموکراسی در جامعه افغانی ادعا میشود و از جانب دیگر کسانی را بر سرنوشته مردم حاکم می سازند که به دیموکراسی علاقه نداشته و تحقق دیموکراسی را مرادف با

پایان یافتن قدرت شخصی خود میدانند. اما همین ها بودند که قوای نظامی آمریکا را در شکستادن قوای طالبان همکاری کردند و منحیت دوستان هم‌رزم، مستحق پاداش محسوب شدند. درست است که آنها باید پاداشی دریافت میکردند، در غیر آن حاضر به همکاری نمی‌گردیدند. اما سوال مطرح میشود که آیا اعطای کدام پاداش دیگر به آنها بهتر نبود؟ آیا این ضرور بود که "قدرت دولتی" در انحصار آنها کشانیده شود؟ هنوز این اشتباه اصلاح نشده است که میخواهند اشتباه دیگری روی اشتباه فعلی خود بگذارند. درین روزها پیهم شنیده میشود که دولت افغانستان در زیر فشار دوستان غربی خود میخواهند با طالبانی که به کلی مخالف حقوق زن و دیموکراسی اند، ائتلاف کند و نام این معامله اجباری را "مصالحة ملی" بگذارد. ضرورت کنار آمدن با طالبان از جانب از جانب رژیم اسلام آباد مطرح گردید تا در اوضاع داخلی افغانستان دست دراز داشته باشند. چون انگلیسها همیشه با یک خوش بینی در برابر پاکستان قرار داشته و علاقمند افزایش قدرت آنکشور در منطقه اند، لذا کنار آمدن افغانها را با منافع استراتژییک پاکستان ضرور میدانند. سایر دوستان بیرونی دولت نیز بخاطر سوابق و شناخت انگلیسها از منطقه، جانب داری شان را از منافع پاکستان برای خود واجب الرعایه میدانند. آنها متوجه نیستند که انگلیسها هیچگاه به خواست افغانها وقع نگذاشته و در منازعات دو طرف همیشه جانب پاکستان را گرفته اند. همینطور آنها درک نمی‌توانند که مصالحه از یک موقعیت ضعیف نه تنها نتیجه ندارد، بلکه مؤتلفین موجود را هم سردرگم میسازد و سردرگمی آنها، پایه های اجتماعی دولت را بازم ضعیف تر میسازد. بخاطر نشان دادن یک چراغ سبز به طالبان، دولت در همین پنجسال گذشته کوشید که نورین و روشنفکران را کمتر در دولت سهم بدهد تا با این وسیله طالبان را به پیوستن با دولت ترغیب نماید. این روش و خواست آنقدر جدی است که تا حال یک توازن میان بنیاد گراها و روشنفکران در اداره دولت بوجود نیامده است.

بخاطر تأمین صلح و بمیان آوردن یک نظام دیموکراتیک در افغانستان باید پایه های مردمی دولت گسترش یابد. این مأمول مشروط از آنست که اولاً طالبان در خود پاکستان قلع و قم شده و به آنها اجازه داده نشود که خود را سازمان داده و برای خرابکاری به افغانستان ارسال شوند. ثانیاً امنیت تأسیسات اقتصادی و پروژه های احیای مجدد بوسیله قطعات دولتی تضمین گردد. ثالثاً به انارشیزم پایان داده شده و همه گروپها و اشخاص خود را به داخل سیستم و در تحت لوای حاکمیت قانون بیابند. رابعاً قوه قهریه باید تنها در انحصار دولت بوده، گروپهای مسلح خودمختار منحل شوند. در غیر آن نمیتوان حاکمیت قانون را برقرار ساخت.

در هفته های اخیر سخنگوی دولت و دو تن از رهبران سابق تنظیمها دعوت شان را از گلبدین حکمتیار و طالبان جهت شرکت در مصالحه ملی تجدید کردند. این دعوت در وقتی صورت میگیرد که عملیات تخریبی آنها افزایش یافته و ناامنی ها در مناطق هم سرحد با پاکستان بالا گرفته است، اما دولت قادر نیست تا از عملیات تخریبی آنها جلوگیری کند. طوریکه تجارب دو دهه اخیر نشان میدهد و قبلاً به آن اشاره شد، تقاضای مصالحه از موقعیت ضعیف نه تنها نتیجه نمیدهد، بلکه فی الواقع جانب مقابل را در اتخاذ موضع مخاصمانه اش ذی حق نشان میدهد. سوال درین است که دوطرف از مواضع شان چقدر باید گذشت کنند تا با هم به توافق برسند؟ آیا حکومت در برابر آنها از اصول دیموکراسی و سایر ارزشهای مدنی مندرج در قانون اساسی صرف نظر میکند؟ آیا جانب مقابل بخاطر تحقق مشی بنیادگرایی و طالبانی شان متوسل به زور و دریافت کمک از پاکستان نمی‌شوند؟ تا وقتی که آنها از وابستگی با پاکستان نبریده اند، هر نوع کنار آمدن با آنها معنی منصرف شدن از منافع ملی افغانها را دارد.

آقای حامد کرزی پس از سفرش به نیویارک و ملاقاتش با پرویز مشرف میخواست جرگه قبایلی سرحدی را دایر کند. سوال مطرح میشود که نتایج آن چه خواهد بود؟ زیرا در اثر یک ربع قرن جنگ و بی امنیتی در مناطق قبایلی نشین، نظم قبایلی برهم خورده و قدرت محل در دست فرماندان های مخالف دولت و یا طالبان قرار دارد. در میان پشتونهای آنطرف دیورند هم به گفته ژورنالیست پاکستانی احمد رشید "رهبری به دست سران قبایلی نمی‌باشد. حتی بعضی از سران قبایلی بخاطر حفظ امنیت خود به جاهای امن و در شهر های دورتر، از دست ملا ها مهاجر شده اند"<sup>xxviii</sup>. در جهت نیل به نتایج با ثمر از چنین جرگه اندیشه های ذیل وجود دارد:

۱ - مشابه همچو جرگه در سال ۱۹۸۴ از جانب دولت وقت در کابل تدویر شد که در همان حال و احوال یک شمار قابل ملاحظه منتقدین قبایلی از هر دو طرف دیورند در آن شرکت ورزیده بودند. در میان حضار چند قوماندان مخالف دولت نیز دیده میشدند که پیوستن خود را به دولت در همین جرگه اعلان کردند و همچنان پسر خان کوکی خیل که به نیابت پدر، علی الرغم ممانعت مقامات پاکستانی با تعداد زیادی از افراد قبایله خود دیورند را عبور کرده و بخاطر همبستگی با دولت افغانستان در جرگه ظاهر شد. چنین اشخاص در آن وقت با یک روحیه قومی و ملی در برابر تحریکات "بنیادگرایی" موضع گرفتند، اما نتوانستند که یک تحریک سراسری را در میان قبایلی بوجود آورند. زیرا خود جامعه افغانی قبلاً مبتلا به انقطاب شده بود و فشارهای ناشی از جنگ سرد در مقابل شدن دو طرف نقش بارز داشت. حالا هم که اندیشه ناسیونالیزم در برابر طالبانیزم قرار میگیرد، نمی‌توان از منافع ملی در برابر طالبانی که اختیار شان در دست پاکستان است، گذشت کرد. همینطور اگر نمایندگان اصلی طالبان در جرگه شرکت نکنند، مذاکره با طالبان تسلیم شده، ثمره ای نداشته و باری را به منزل نمی‌برد.

۲ - این جرگه در شرایطی تدویر میآید که جنگ سرد پایان یافته و در زیر فشار اضلاع متحده آمریکا، پاکستان باید ظاهر را در تدویر موفقانه آن همکاری کند. اما طوریکه از گزارشات خبری بر میآید تأثیر استخبارات نظامی پاکستان و احزاب تندرو و بنیاد گرای آنکشور در مناطق قبایلی آنجا بالا گرفته و میتوان گفت که ذهنیت "طالبانی" بر ذهنیت "ناسیونالیستی" پشتونها غلبه کرده است. در چنین وضع دولت افغانستان هم نمی‌تواند که متوسل به تبلیغات ناسیونالیستی در آن جا ها شود، زیرا دولت پاکستان ظاهر را خود را در تفاهم نشان میدهد ولی همچو تبلیغات را ادامه سیاست گذشته دانسته و گامی در جهت جدا ساختن قبایلی از بیکر پاکستان میدانند. بناءً جرگه مورد نظر در یک وضع بدون شور و هیجان ملی تدویر یافته و اعضای آن بدون یک تعهد روشن به خانه های شان بر میگردند.

۳ - ویا اینکه جلسات جرگه کاملاً در استقامت اهداف و امیال بنیادگراهای پاکستان و ای.اس.ای. جریان یافته و خواهشانی مانند "بیرون رفتن قوای خارجی از افغانستان" ویا "سیاریدن اداره و امنیت ولایات هم مرز پاکستان به طالبان" را مطرح نمایند که تحقق آن از جانب دولت افغانستان مستحیل باشد.

۴ - در ارتباط به جرگه مورد نظر اکثر تحلیل گران افغانی چنین پیش بینی مینمایند که جرگه مذکور یک حرکت نمایشی بوده، بر اوضاع امنیتی مناطق هر دو طرف خط دیورند تأثیر مثبت نخواهد داشت. اهالی ساکن درین مناطق، کمافی سابق قربانی تجاوزات بنیادگراها و ای.اس.ای. خواهند بود.

در پایان سخن باید به صراحت یادآور شد که جنگ غربی ها با تروریزم بین المللی در اصل و اساس معضله آنها با جامعه پاکستان و دولت آن کشور است. زیرا این پاکستانی ها بودند که تروریست ها را تربیه و لانه داده اند. این پاکستان است که پیوسته آنها را به کشور همسایه خود (افغانستان) می فرستد. اما که زمامداران پاکستانی با همان نیرنگ های انگریزی خود را طرف نه، بلکه همکار غرب معرفی میکنند. پاکستان در پنجسال اخیر که عبارت از سالهای در گیری مستقیم غرب در نبرد علیه تروریزم است، هم در تقویه تروریست ها

سهم داشت و هم بخاطر سرکوبی آنها پول و مهمات جنگی پیشرفته به شمول جنگنده های "اف ۱۶" از ایالات متحده امریکا دریافت کرده است .

افزایش حملات انتحاری بر قوای ناتو و نتایج تحقیقات از هویت حمله کنندگان ، اروپائی هارا معتقد ساخت که کلید جلوگیری از تروریسم در دست پاکستان است. به همین مناسبت جنرال دیوید ریچارد قوماندان کل ناتودر افغانستان(برتانوی) به اسلام آباد رفت تا بامسئولین امور از نزدیک دیدار کرده و همکاریهای دولت پاکستان را درمقابل تعهداتش علیه تروریسم جلب کند. اکنون که حرف از صدور اعلامیه های دولتی فراتر رفته و فاکت های مشخص مطرح شد ، اسلام آباد چاره دیگر نداشت به غیر از اینکه وارد عمل میشد. قوای هوایی پاکستان بتاريخ سی اکتوبر یک مدرسه طالبان پاکستانی را بمبارد کرده و ۸۳ نفر مظنون را ازبین برد. با این حمله توافقات پشت پرده میان احزاب بنیادگرای پاکستان و اسلام آباد برهم خورد که اولین نشانه آن حمله انتحاری ۸ نوامبردر داخل پایگاه نظامی " پنجاب ریجمنت" است . درین حادثه حداقل ۴۲ نظامی جان شانرا از دست دادند

اکنون دیده میشود که مقابله غرب علیه تروریسم پس از آن همه سردرگمی به سرمنزل مقصود نزدیک شده و شعبده بازی های ای.اس.ای. و بنیادگرا های پاکستان نمی تواند ، چشم غربی ها را ببندد. اگر این پروسه آغاز شده ، متوقف نشود به یقین میتوان به سوال مطروحه در عنوان این مضمون پاسخ داد و " امنیت را میتوان در افغانستان برقرار ساخت"

<sup>i</sup> سادات، میر عنایت الله (۱۹۹۸) " افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" بن - جرمنی صفحه ۳۲

<sup>ii</sup> سادات، میر عنایت الله (۱۹۹۸) همانجا ، صفحه ۶۰

<sup>iii</sup> بینوا ، عبدالرؤف (۱۹۵۱) " نظری به پشتونستان " د کابل کالنی ، کابل ، مطبوعه دولتی ، صفحات ۳۲۹ - ۳۳۰

iv - Blowback

v - Rashid, Ahmed (1991). Silent Soldier. *Far Eastern Economic Review*, Vol. 154, Nr. 14, October 10, Page 57.

vi -The Clash of Civilizations

vii - Polemic

viii - Bernard Lewis

ix - *The Roots of Muslim Range*

x - Samuel P. Huntington

xi - Arnold Toynbee and Oswald Spengler

xii -Sadat, Mir Hekmatullah. (2006). *The Afghan Experience*. Claremont, California: Claremont Graduate University, Pages 3-4.

xiii - Profile

xiv - Jalali, Ali Ahmad. (2006). 5 years later, Afghanistan pays for sins of omission. Baltimore, Maryland: *The Baltimore Sun*. October 8.

xv - Rashid, Ahmed. (2006). How to turn the tide in Afghanistan. Paris, France: *International Herald Tribune*. October 12

xvi - IBID

xvii -B.B.C. (2006). Dari language. October 8.

xviii - B.B.C. (2006). May 7.

xix -Counter- Insurgency Combat- Operation Enduring Freedom (OEF)

xx - International Security Assistance Force (ISAF)- NATO

xxi - Provincial Reconstruction Teams (PRTs)

xxii - Katzman, Kenneth. (2006). *Afghanistan: Post – War Governance, Security, and U.S. Policy*. Washington, DC: CRS Report for Congress.

xxiii -Know-How

xxiv - Entrepreneur

xxv -Schnelles Geld

xxvi -Katzman, Kenneth. (2006). *Afghanistan: Post – War Governance, Security, and U.S. Policy*. Washington, DC: CRS Report for Congress. Pages 40-41

xxvii کابل پریس (اکتوبر ۲۰۰۶)سایت انترنتی افغانستان ؛ از مصاحبه ای رمضان بشردوست

xxviii - Rashid, Ahmed. (2006). How to turn the tide in Afghanistan. Paris, France: *International Herald Tribune*. October 12.